

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۳

۴۶

بازدید شد
۱۳۸۱

۹۴۸۵-ق

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: ابرش و العلوم	شماره ثبت کتاب: ۱۸۹۲۳
مؤلف: محمد الموحّد	۱۳۸۲
موضوع: شماره قفسه: ۱۲۶۹	

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

تأیید شد
۱۲۶۹

۴۶

بازدید شد
۱۳۸۱

۹۴۸۵-ق

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: ابرش و العلوم	شماره ثبت کتاب: ۱۸۹۲۳
مؤلف: محمد الموحّد	۱۳۸۲
موضوع: شماره قفسه: ۱۲۶۹	

Tak rasm 088

تأیید شد
۱۲۶۹

مکتب ملی
۱۸۶۲



هذه کتابت

ارشاد العوام بحسب ائمة الرحمن الرحيم عید الوحد فی

سپاس و شکر بید کرانه
بود لایق بمعبود بیکانه
درود بی شمار حق داور
محمد سرور و با ال اطهر
خصوصا این تم و جانشینش
علی کور صفت باشد قریش
هزاران لعن بلکه صفران
بجان غاصبان حق ایشان
بدانیدای محبان عزیزان
هر آنکس هست اواز اهل ایمان
و عید الواحد اینک یادگار است
که ارشاد العوام و ذکر است
کسی کو عقل و هوشش هست
بداند هست بقا این ز جوهر
جواهر فانیست و این نصیحت
رسد فیضش بر دم تاقیامت
اگر چه نزد اسرار باب کلمات
ندارد قابلیت ایرونه الامت

در کتب

ولیکن چون عوام لاویالی
که اندر معرفت هستند خالی
نه در قید اصولند و فرغند
که نتوان یافت ایشان چه کردند
اگر چه جمعی از مسلمین اند
نهایت اکثر از مستضعفین
چند بدم کار ایشان بشمار
نمودند و همتا یکشاه صوابست
بخطا طر آمدن از قول شاعر
که فرمود است استاد ما هر
اگر بلخی که نابینا و چاهست
اگر خواوش بشتی کندهست
لغدم قد ترهن فطنت خود
بجای دهمای پای در پیش
اگر چه بنده خود نی از عوام
که معلوم است از نظم کلام
نهایت چون غرض شد محض الله
امیکو که برون آیند از چاه
توای و دلیل و بھی اخضر
نمودم بجز ایشان این خرد
خدای انس و جان از نظر قران
بیان فرموده آیت بجز ایشان
که ایجاد شمران نیست علت
سوا ی معرفت آنکه عبادت

کسی که معرفت ناکرده محال شده عرش هر ضایع و باطل
چرا این معنی نباشد معلوم باید تحصیلش بکوشید انچه بشاید
اگر چه معرفت امر عظیم است طایف سعی کن اندک که نیست
بین تو آسمان و هم زمین را تعقل کن بفضل خود هدیه را
کسی که او فریده کل اشیاء بود ذات که در این صفتها
سمیع است و بصیرت او قدیم در کجی و مرید است و عظیم است
بود کاره هر خلقان در خطایا نخواهد غیبتی از بیا یا
سخن را آفریده بیدرنگی بچشم جان جماد مثل سنگی
نکشته عارض ذات صفاتش که باشد این صفتها عین ذاتش

در بیان صفات سلیبه و ثبوتی

نه مثلی باشد و نه مانند منزه باشد از هر زن و فرزند
نیاشد بدیده مانند اجسام ز جوهر مرکب نیست ایام

غل

محال ذات و هم غرض نیست بغیر ذات او جایز که نیست
ندارد او شر یکی در خلقت شود فاسد محال از و نالی
چرا آنکه یکی خواهد بیارد یکی خواهد که بقطره بنبارد
نشد مقصود هر دو که محصل امور آفرینش شد معطل
اگر مقصود هر دو که محصل محال میشوید این هست باطل
در این صورت که امر محال است امور دنیوی هم زین مقال است
نموده کل مخلوقات را جفت دلیل آنکه او یکتا است بی جفت
بیاید نزد عقل خویش بنمید مجسم سرکی او را میتوان دید
که دیدن شامل جسم و مکان است تعالی الله او توان از آنست
بفهمت آنچه آید کاغذ آنست بود و هم تو خالی غیبت آنست
نه اول باشد و نه آخر بطریق بی که خواهد است قادر
بیان معرفت طول عالم است باین قدر که کمال هر عوام است

در بیان عدل است

چرا دانستی خدا را فرد و واحد بدان او عالم الغیب است و شاهد
بود عادل بحق بندگانش نباشد غیبت این لایق نباشد
کسی را ضعیف شود بر ظلم عدوان که او محتاج باشد به خلقان
خداوند جهان او بنیاد است هر سر و عین را نای از است
ستما جمله فعل بندگانشست خداوند جهان عاری از آنست
چنان میدان بظلم کسی نیست اگر را ضعیف شود چون ما خدا نیست

در بیان اصول دین

اصول دین بود پنج ای برادر نباشد بیش از نه هست کمتر
چنانکه معرفت تو خداوندش بودی مختصر کردیم نقلش
سیم باشد نبوت ای بگوید که از اطف و کرم آنخالق فرد
در روز خلقت آدم الطالان فرستاده رسولان بهر خلقان

که بنایند ایشان را نه راست همان را هیچ که خلایق جهان خواست
و سولان بالتأی انبیا اند که خلقان را دلیل و راهنمایند
هر معجزه غایب حکم بر زبان که هر که معجزه خواهد از ایشان
شده بعد از رسول ختم النبیین محمد سرور دنیا و هم دین
سر سخیل جمله انبیا او است شفیع عاصیان و نه چیز او است
شده نازل باو قرآن فاطی بطریق هدایتی خلایق
هر آنکس منکر دین است لقا هزاران لعن و نفرین است او را
نجد دین محمد دین دیگر ندارد نفی اندر روز محشر
محمد الله که مادر دین اویم مطیع ملت و آیین او ایم
الحی در دم آخر بسویان تو ما را حاکمی در مذهب آن

در بیان امامت

چهارم از اصول دین امامت بدان تا دین تو باشد سلامت

نکته

خبر داده رسول از نص قرآن که بعد از رویه و در و شد اما
 بود اول علی انشاء مردان که باشد خیرش بحد و پایان
 و الله و هم زوج بتولست بهر ش جمله طاعتها قبولست
 امام و مقتدای هر دو عالم خدایش اصب که در مصطفی
 کسی کو بغض او دارد و خیر دل بود اعمال او ناجی و باطل
 و بعدا و حسن و یک حسین است که هر دو هر توفی را تو عین است
 امام چاو مین دین العباد است که فرزند حسین پاک زاد است
 و کربا قرامام پنجمین است که او فرزند زین العابدین است
 ششم فرزند باقر جعفر آمد که خلق از دلیل و هی آمد
 امام هفتمین موسای کاظم که این جعفر است و انا عظم
 و بعد موسی کاظم رضا دان امام و طهارت خلق خدا دان
 تقی هم جانشین بعد از پدر شد امام و سرور جن و بشر شد

نوروز

نقی و عسکری ساکن دینند که بعد از والد خود بجانشین شد
 بمهدی ختم گردیده امامت چه حدش مصطفی اندر رسالت
 شده حکم از خداوند یگانه که غایب باشد از خلق زمانه
 چه دنیا پوشود از حق و بیدار شود ظاهر از عدلش سازد کیا
 خدا سرور می کند دیندار او را دهد فتح و ظفر انصار او را
 بغیر از این دو و در و از امامت هر آنکس که در عوی امامت
 بود ملعون و از اعدای دین است بلا شد و بلا ریب و لعین است

در بیان معاد است

یکی دیگر اصول دین معاد است که بر کشتن بخشش آن مراد است
 هر آن نفسی که در قید حیات است نصیبش شربت قیامت است
 بهر هر که در روی زمین است که کل من علیها فان همین است
 زامن و جن و مجموع ملائک خلا فرموده کل شیء هالک

کند ساکن بجهت مؤمنان فرستد سوی روضه کافران
 کسی کو اعتقادش غیای نیست باسفل سافلین جایس نهین است

مناجات

خداوند ابقرب و جاه احمد بهاد روی پر نور محمد ص
 میکن با مؤمنان محشور هارا بگردان از کرم مغفور هارا
 اگر چه در دنیا نیکو نداریم بر جمتهای تو امید و ابریم
 ممکن تو از کرم تو میداد کرم کن جنت جاوید هارا

در بیان فروع دین

اصول دین چه شد انان بیاید کنون باید فرو عش و ایلانی
 فروع دین ده آمدی یگانه بود اول نماز پنجگانه
 چرا که رکن شرع و قطب دین است توان گفت که اصل دین همین است
 بمحشر پسش اول نماز است اگر قبول حیاتی نیاز است

بقا مخصوص معبود حلیل است به یقی و جبر و نیک این دلیل است
 دیگر که کس نماند فتح تصور است زمان پیوست من فی القیوم است
 خورده است پیغمبر با امت ز واقع کشتن روزه قیامت
 هر آنکس شک کند کارش نهانست بد نیا و عقی و وسیاست
 و کرم مردن سؤال قبول میدان ز بعثت و از دشو نام پیران
 کد شستن از ملط و وضع میز هر حق و دلیلش نص قرآن
 بدان قادر تهریب العالمین را که خلق اولین و آخرین را
 تمامی زنده سازد بعد مرگ بمثل روز اول فریدن
 چه آنکس که شده غرق بدریا چه آنکس که بهایم خورده اولا
 چه آن شخصی که در آتش فاشد هه خاکستری شاند ره هباشد
 بطر صورت بطر قسم آنچه نمند که کرد در زنده از امر خداوند
 و نیکان و بدان از انوار جان خدا بد هد خدای فعل ایشان

کنند

شود طاعات دیگر جمله مقبول ز پیغمبر شده زین نوع منقول
اگر مرد و شد این امر یکسر شود مرد و در انطاعات دیگر
کسی کو گفت ترک آن حلالست بود وی کافر از اهل ضلالتست
نجس باشد چه سدا از کلا و بشو کسی کو شد چنین معلوم شد
چه دانستی کنون میکن مرا عتاً نماز خویش را در کل اوقات
در اول کن مراعات وضویت اگر خواهی که باشد برویت
چرخشت اولین راجع طاعتی مکن بر آن غارت اعتمادی
وضویت راجع خشت اولین اگر چه شد نمازت کشت و بیان
در کرد اول و قتل او کن توفیق را تقرب بخدا کن
خدا را دان سزاوار عبادت باین نیت شود حاصل سعادت
پس از نیت بگو تکبیر احرام قیام و هم قرائت میکن اتمام
یجا آور کوع و سجده ها را تمام وقفها و شرطها را

بسم

بارام دل و بی خوف و خشیت خدای خویش را میکن عبادت
اگر تقلید کردی مرد مانرا ندانستی هر معنی آنرا
تو خود انصافه کنی چه نماز آن کجا مقبول می بی نیاز است
بکن سعی و بکن جهادی بولای شب و روز و که و بیکه مکرر
کشتاید معنی از ابد این درائی در بهشت جاودانی
و کر نه روز و محشر بای میمان بمانی تو بکار خویش میمان

مناجات

الحی که چه جلد و سیاهیم فقیر و عاجز و بیچاره و احمیم
بر ستم بنده کی هستیم جاهل هر اعمال مانا چیزی و باطل
توانر فضل و کرم ایفر برسد بخشا عاصیان را بر محمد

در بیان روزه

فروع دین یکی دیگر صیام است که روزه معنیش نوزع و ام است

شده واجب با مری عا دل برای بنده کانش روز کامل
اگر خواهی شود دین تو معوی بگو این روزه واده ماه مذکور
دلت را باز بان میکن موافق بکن نیت تو پیش از صبح صادق
ز اکل و شرب نفس خود نگه دار و وقت صبح تا هنگام افطار
ز خشم و غیبت و ناگفتنیها زکذب و دیدن ناویدنیها
ز بان و چشم و گوش و دست و پا نگه دار و بکن راضی خدا را
اگر کرد در جنب چه مرد و چه زن به پیش از صبح باید غسل کردن
اگر ماندند ایشان در جنابت ندارد روزه نفی در قیامت
اگر سرافرو بردی بودت رب بعد از مبطال آمدنیک به باب
اگر عدا کنی بکر و ر افطار بود کفاره اش شصت و نه نایجا
و یا یک بنده را آزاد کردن و یا اطعام شصت مسکین نمودن
کسی کو سر بچید زین عبادت نکوی و روزه از راه شقاوت

بسم

بد و گفتن مسلمان هم روانیست چرا که او بدین مصطفی نیست
غرض که روزه از شنبه تا پیش سپهر کرد برای حفظ آتش
زکوة فطره شد یک صاع و بسم زهر جنسی که باشد قوی غالب
کسی کو قوت یک سالش تمام است اگر ندهد صیام احرام است

در بیان زکوة مال

زکوة مال نیز از شرع دین است کسی که مانع آن شد لعین است
بقرآن هر کجا امر صلوات است ز بعد از ایت الکرسی است
شقی یا ماده کا و کو و کوفت است زکوة هر یکی کو کم که چند است
و یا شرطی که آن انعام یک سال که از صحر اخور نداشت از مال

در بیان زکوة شقی

پیغمبر اشتری یک کو ستمند بدو و مسخ و مستمندی
دیگر تا نه همین باید یکی داد چه شد و بدو که بیکار باشد

بود تا بیست و پنج اشتر اضافیش
 باین دستور میباشد حسابش
 بر بیست و پنج چون شد یک پاره
 بده یک اشتر و یک ساله ماده
 بیست و شش و دو ساله ماده باید
 سه ساله در جل و شش میفراید
 بیست و یک و دو چون اشتر
 بده یک چار و ساله بخندان
 و هفتاد و شش اشتر و لا محاله
 دو ماده میدهد آن هر دو ساله
 نود و چون یکی بالا بیفرود
 سه ساله و بده در راه معبود
 صد و بیست و یک اشتر و لا محاله
 و هر یک یکی اما سه ساله

در بیان زکوة کاو

اگر مال شوی سی کاو ماده
 بده یک ساله کاوی بی زیاد
 چهل چون شد بده کاو و سوا
 با ایشان که خدا کرده حواله

در بیان زکوة کوسفند

زکوة کوسفند از چهل یکی دان
 اگر اضافی باشد اندکی دان

میکند

همین یک میدهی تا یک صد و بیست
 دو ماده چون فرا رسید و بیست
 دو و بیست یک پاره شد آنکه سبب
 بده سه تا بیست و پنج شاید
 و سیصد تا اگر افزوده است و
 نگوشت شد چهار این و آنند
 و سه چون چار صد از صد یکی
 اگر شد صد هزار از صد یکی ده

در بیان زکوة اسب

زکوة ماد باغی هشت سنت
 بشرع مصطفی و بن و ملت
 کسی که مو منست و پاک کردار
 بود هر ماد یا ن سالی و دینار
 اگر مال خدا و خوب داری
 مسلمان باشی و پاک اعتقاد
 حدیث معتبر کشته روایت
 که در هنگامه روز قیامت
 زانعام ثلث از با بھاشان
 بیند از نذری و سنت پاشان
 چو کاو و چو شتر چو کوسفندان
 بشاخ و پاکد بعضی بدندان
 دهند و بشکنند و باره سازند
 چرا ایشان زکوة مانع دارند

در آتش جلگی را کرم سازند
 چنانکه ز سر کران ز سر واکند
 طغند اول به پیشانی ایشان
 که کردند خلق خوشتر از خروشان
 در بر پشت و پهلوشان گذارند
 خسیس از آن عقوبت بخوارند
 خطاب آید که ای قوم ستم گیش
 چشیدید میان بن عبدل از خست خویش
 چه دانستید ای ارباب مروت
 برون آید از سیر کی و نفوت
 زکوة و خمس خود را و امکیوید
 که نادره فعل آتش جا نکوید

در بیان زکوة جو و کندر و خرما و موین است

ز اجناس زکوة چار چیز است
 جو و کندر و خرما و موین است
 که از ملک و تر مراعت کشته حاصل
 پس از وجع خراج و اجر عامل
 چه سید صدق بتدی است تخمین
 زکوة شد بده ای صاحب دین
 و کراک و بیست از دلو و از چاه
 تو نصف عشره در راه الله
 و کرا از با برش است یا آب جاری
 زکوة شش و یک آمد تا بیای

کسی که عاقل و دین دار باشد
 چو کاوی کند که خاد باشد
 خدا یا تو هدایت کن بخندان
 که شاید نشنوند اغوی شیطان

در بیان زکوة طلا و نقره

هر آنکس که طلا و نقره دارد
 زکوةش واجب است که بپردازد
 بشرط آنکه از غیر ذخیره
 بر آنها بگذرد یک سال تیره
 طلا باشد اضافی بیست دینار
 زکوة آن بسالی نیم دینار
 ز نقره از دو صد و نیم بده پنج
 اگر کم داری از داری بیست و پنج
 چهل یک کن حساب و زکوةش
 و گرنه میشود سوزن باقش
 بقران آتی واضح در این باب
 شده نازل که کرد در زهره های
 که اندر کبر و دگر و زنجش
 خداوندان کج و نقره و سز
 بخیلانی که مال حق نداردند
 زکوة و خمس اطهار اندازند
 تمامی املایک حاضر آرند
 طلا و نقره هاشان را بیارند

انکه

بوسه زدن و وقت حصادش بمسکینان بکن قدری نوازش
جویات در مجموع یکسر زکوة سنّت املائی برادر

در بیان خمس آل محمد

کنون بشنو سخن از خمسالت بنیاد آنرا اگر باشد خجالت
زیر نه و وسعت و کسب و تجاراً ز محصولات صحرائی و باغات
حساب خرج و دخل خویش بکن و چیزی ز کم و ز بیش میکن
ز اول وضع کن مال و منال عوارضها که باشد خرج ساله
زاد و زکوة و از ضرورات حساب سالانه کن موفات
پس از اینها هر آنچه زاید آید بام حق و الهی اخس باید
در مال حلال یا حرامی شود مخلوط و تحصیلش بانی
چه داری خمس آن باقیش بکسنا بطرف صدقه ساقی توچه یا کسنت
ز کج و معدن و عرض و غنیمت بده خمس هر بعد از مؤنت

السلام

در کمکی که زنی از مسلمان خریده خمس آن باید بدهد آن
هر آنکس داده باشد خمس مالش بفرماید قیامت خوش بجالش

مناجات

خداوند بحق اسم اعظم بحق مصطفی شاه مکرم
بحق ابن عم و جانشینش علی ابن ابیطالب امینش
بقر بجله اولاد کرامش در تفریه با حق امش
تو پروردار دین ما محب دنیا که باشی آن سرچله خطاها

در بیان مستحقین زکوة

شمارم مستحقین را تمامی بحکم شرع یکیک را اسای
فقیرانند و مسکینان و ورثه کداریان و زهاد و خویشت
در کارین سبیلند و مسافر که از هر وطن آزرده خاطر
در کار غارمان که قرض دارند ز روی قرض خواهان شهرساز

بوی الذمه باشد از خلافت در خمس و زکوة و حق خالق
در خرجی و اولاد و عیالان ز رفیق تبار بکشتن بایشان
در کمالت و از شر و طاعت که با خوف و خطای سقوط است
چرا شد آتش طهارت محقق بیاید رفت عذر حق
کسی کو نین سعادت تو بفرمان در کار و استکار از کجا یافته
بوقت مرگ میگویند و سرا بعد از آنکه بیاید و اضافت
الحی حرمت آل پیمبر که در و نیک تو ما را بج اگر

در بیان جهاد با کفار

جهاد کافران از شرع دین است هر آنکس پشت کرد از علم لعین است
اگر باشد امام عصر حاضر بطرف خوی و سدا و امواج طغر
بکن فرمان او را جانفشانی و کرد تو ز خیل عاصیان
و کرد نایب یقین ساز و امامت بکن در خدمت و استقامت

غلامانی که مولایشان نکابت با ایشان داده هر اخذ قیمت
در کار ایشان که عمال زکوة اند بحکم شرع نمکوی در صفاتند
در کارغایان که در جهادند سرخوین را بر او دین بدادند
اگر که مستحقین کشته نایاب بده راه خدا و فیض در باب
بده تو بجهاد را خمسالت که بر سادات او ساز و جوات
اگر که مجتهد باشد زکوة و در بزر عالمی بر هم بدستور
که او بجهاد بن میو ساند که او هم مستحقین میباشند

در بیان حج بیت الله

چرخ از فرج دین بود حج بشنوبند و مروان راه دین حج
خدا فرموده در قرآن محکم که حج واجب بود بر منکران
باشد طری که باشد استطاعت و روانه را بر اساقحت
بود خرجش از راه جلالی بطرف صورت زشت و شیه خالی

السلام

غرض از این جهاد اعدای دین است مجاهد با شهیدان هفتاد و نه
 خدا ظاهر کند صاحب زمان را که تادیر خد متشخصیم جان را

در بیان امر معروف

فروع دین یکم امر معروف که کویا این زمان کشته است
 تو یکشا چشم کوش خویش بشنو که ناکویم تو را یعنی از نو
 که بر هر فردی از افراد انسان بود واجب که باشد حکم قرآن
 باین معنی که اول نفس خود را مصفی کن از مجموع خطایا
 بجز نیکوئی و هر واجباتی تو کو تا می مکن تادیر حیات
 پس از خود مردمان اسادگاه بر او افتاده کان از نه چاه
 بکن معلوم ایشان راه عقوبت که این است چندین است فعلی
 هر آن امری که در شرع است حقا بفعلش مردمان اسان راغب
 دیگر بر سنتها امر تو غیب بود سنت بمنزل امر تو غیب

نیز مراد

در بیان غی منکر

غی منکر است سازم خود را در زکشت پنبه غفلت برون آور
 بود واجب بقران غی منکر بکل مردمان جان برادر
 سه نوع است غی منکر اول غی باطن بود قلبی و دینی و زبانی
 باین معنی که اگر قلب فرجه تو باشی منکر فعل قبیحه
 اگر بطنی کسی مشغول آنست زبانی کو که این کاد و زیان
 بکن او را نصیحت تا توانی بنوی و بلفظ و مهربانی
 اگر او سر باز در در نصیحت همان شد مرتکب فعل شنیعت
 اگر داری تسلط را حقیقی بر آن عاصی بزن چوب طریقی
 غرض از غی پس این چوب با چوبتوانی زدن بسوی چوب باشد
 اگر دانی که دایم در فساد است بشو ساکت بکن کوتاه از او
 بدلال او را تو دشمن بدان و بکن مکن الفت با و یکبار در یکو

و کمر شخصی است که از خوف خدا ندر بر پیش او غی اعتباری
 نباشد واجب و سر غی کردن تو بگذارش بخود خویش بگردن
 شده در این زمان بر عکس شود بجز غی منکر امر معروف
 و پس که مردمان غرور و مستند بجز او مقامی که نشستند
 تمامی قلش از باغ و بیستان از اسب و از لایع و کوسفتان
 بخت و غیبت و بختان و دشنام هر مشغول این از صبح تا شام
 بغیر از فعل منکر چیزی دیگر نباشد شغلشان از قوم ابق
 الحی در سان صاحب زمان را که او شادی دهد این مردمان را

در بیان تولا

تولا دوستی و مصطفی دان در کار با مرتضی و آل ایشان
 نشان دوستی را که نشان بگویم معیش را تا بدایت
 بجز جان نام ایشان کشته می شود دل مؤمن شود حال اسرو

بدر

بسادات ذوی القدر کرامی با اولاد امامان بالتمامی
 تو حرمت کن در کمر تعظیم ایشان بجز مجلس بجز جاحد به نشان
 اگر دانی که ایشان بتوانند برای حاجتی تو در توانند
 و خمس واجبی شان کن اعانت مکن در مال پیغمبر خیانت
 بجز قسم و بجز صورت مراعات بکن بوجه اولاد سادات
 که فرمود است پیغمبر بامت نخواهم از شما اجر رسالت
 اگر خواهی که دشنام نماند شما نیکی با اولادم نماند
 هر آنکس هست محتاج شفا نکو میکن با اولادم مراعت
 برای حق تعالی صالحان را برای خاطر من طالحان را

در بیان تبار

تبار لازم آمد چون تولا تبار چیست تباری ز اعدا
 بایشان که اعدای رسولند بمعنی غاصب حق بتولند

با ولاد علی لشکر کشیدند ؛
 خدای مصطفی و آل اطهار
 هر آنکس دشمن این خاندانست
 هزاران لعن حق بر او است
 تو هم اکنون اگر از شیعیان
 محبت خالص این خاندانی ؛
 اگر خواهی شود بدین تو کامل
 بکن بیواری از این قوم باطل
 ز بعد هر نماز صبح و شای
 بکن لعنت باین اعدای

در بیان صرف نمودن عمر

چه دانستی تو اصل وقوع دنیا
 بدان قدر حیات نادین را
 مکن ضایع نواوقات عزیزت
 زمین بشنو اگر باشد غیبت
 شب و روز نیست بیست و چهار
 مکن بخیل و اصراف معیشت
 عبادت استراحت هم ضرورت است
 سرفروش کن که از انصاف دور است
 رسول حق چنین فرمود بر ما
 سرجه خطاها حبت دنیا ؛

نماز

تمام انبیا و اوصیانشان
 در نیای دنیا بیواری ایشان
 مرا ایشان را نه مالی نه اساسی
 شدند قانع بیک کهنه پلاسی
 امیر المؤمنین آن فخر مرهم
 بدنی او بخورده نان کندم
 در کمر مسلمان و بونه از صحابه
 تمام عمر بر داس خرابه
 بشبها قائم و در روزها هم
 با مرأخت مشغول دایم
 بنان خشک و سر که پایانش
 در این داس فنا گشتند راضی
 من و تو که سدا ایشان نباشم
 چرا پس این قدر راندن تلاشم
 هر آنکس مؤمن و باک اعتقاد
 کجا دنیا و اسبابش پیدا است
 تو هم از دل برون کن حبه دنیا
 که باشد آن سرجه خطاها
 در زقت آنچه اید باش قانع
 بشو مراضی بتقدیر و صانع
 بکن صرف و خدارا شکر میکنی
 حذر از گفته های کفر میکنی
 کهی میباش مشغول عبادت
 کهی بخواب میکنی استراحت

در باب سلوک با خلق

شنوایب راه هدایت
 که قاپندی بگویم از برایت
 خدا فرموده در قرآن محکم
 خطاب بر تمامی بنسب آدم
 که مجموع شما از هر مرد و از زن
 همه هستی خلق و بنده من
 پدر آدم بود حوا است مادر
 تمامی از مسلمان خواه کافرا
 ولیکن هر که او پر هیبت کار است
 بدتر گاه من او را اعتبار است
 شبها را بحسرت نیستی
 اگر تو پادشاه یا هر که بودی
 عمل که صالحست آنرا و غاصی
 و کردن نزد ما هستی تو عاصی
 نظور کن تو بد قیاس و قارو
 که بودند صاحب کج فراوان ؛
 بدتر گاه خدا عاصی گشتند ؛
 کنون محروم از بوی بهشتند ؛
 شدند در آتش سوزان مخلد
 عقوبتهای کونا کون مؤبد
 زانجهان و عمل سلمان و یونس
 بخت هدم و یاسر پیمبر ؛

که در نیازی نیاید بقای
 نکه تا کرده اهل فنائی ؛
 اگر بوی زنی تو مال و دولت
 فراید صد هزاران ترس و خوف
 که ایایان نصیب ظالم داشت
 و یا بر فرض بهر وارثان است
 اگر شد انقلاب من چو سازم
 اگر مال زکف شد بر که نازم
 در این اندیشه دایم در شب بخت
 تمامی دشمنند بران چاهنوش
 برای مرگت در انتظارند
 جز این بانو بهر کاری ندارند
 تو در تحصیل مال و زهو شو
 زبیر دیگرانی در ترک و پوی
 نه خمس مال داری نه زکوت
 که خواهد داد از بعد وفات
 بغیر از آنچه داری بخوریدی
 بگو غیور از کفن دیگر چه بودی
 بغافل مرگ و مال و ثروت
 با مرز نش بختی نامت نبودی
 چنان که مایه بهر دیگران است
 اگر هیچش نباشد بهر آنست
 مجال و کار خود میکنی نظاره
 اگر تو عاقلی بکفی الاشاره

نماز

عزیز چه فهمیدی یاری ۱
 بشو تو پیرو دین مبین را
 مکو که من فلان ابن فلانم
 و یا اینکه چنینم یا چنانم
 کسی کو خلقش ز آب منی شد
 کجا و لایق کی و منی شد
 کسی کو راغذا از خون حیض است
 نکو کردن او را چه فیض است
 تو هستی حامل مشتی نجاسات
 ز بول و غایط و خون و کثافات
 در این صورت چرا خود را کجی کم
 تقاضا کنی هر دم بمردم
 بدینا خوش سلوک و مهربان باش
 بعضی و تو در صد چنان باش
 بمریدان باش مشفق چون برادر
 ز نافران جلد میدان هیچ خواهر
 اگر بنده اگر آزاد باشد
 چنان کن که سلوکش شاد باشد
 بمرکس میرسی میکن سلامش
 تواضع کن ز غیر احتیامش
 تواضع کن و مدام با خلائق
 که باشد این صفت محبوب خالق
 ملائیم کن مخلقان گفت و گو را
 ممکن فرماید بدیاها و هوس را

مکرم

مکن تو عریده بسیار با خلق
 میفکرت غیظت یار و خلق
 که اینها جلکی فعل قبیح است
 بقران واحاد بیست صحیح است
 بجز جارتد پوشی را به بینی
 مبارز اخو پیش از روی کز بینی
 که هر کس بیوایانها نیست
 جواهرها خاک اندر نهان است
 در کربا کافر و کبر و مسلمان
 چنان سر کن که بعد از مرگ ایشان
 هر لحظه و محو باشند
 ز خادم و ز مالزم و ز غلامان
 ز نشاط و ز و انرا ساربانان
 ز حاکم و ز لایق و چوپان
 ز جولاها و ز صباغان الوان
 ز خیاطان و ز حدادان و ز نجاران
 ز هر صنفی که داری تو سر و کار
 چه کوتاهی کنند ز کار خودشان
 مده فحش و مزین ز نهاد ایشان
 در کربان نباشند بخریده است
 بده انصاف خود را بی باسعادت
 در کربان نباشند بخریده است
 که اسبب را کند تیار را به

بده تو مزدا ایشان را تمامی
 که میاند عالم نیک نامی
 بایشان جلد بخنا چند خلقان
 چرا آن ره باید کرد ایشان
 چه شد کاینها ضعیف و بیوایند
 ز آخر بنده و ز خلق خدا آیند
 اگر هر روز تو تضعیف اند
 قیامت محکم کاینها اشرفیند

مناجات

الهی جلد را بیدار گردان
 ز خصلت های بد بیزار گردان
 که شیطان کا و ما را بس تیر کرد
 بدینگاه تو ما را ورسید کرد
 اگر لطفت نباشد و ای پرورما
 از این افعال با صد و ای پرورما

در باب سلوک با همسایگان

اگر خواهی که هرگز در لغای
 بکن همسایگان را مزه بانی
 مروت و پیشیت با مشورت باشا
 که باشد این ز فعل سو فحشا
 بر بینی که تو عیب را از ایشان
 ندیده کی و چشم از روی پوشا

که از هر بخت چنانکه سفتلا
 بمرکوه و ببردشت و بیابان
 که خواهد کرد او اشق چرایی
 که خواهد کرد میل کا و بانی
 بجماعت که کلن را بسوزد
 که باز شد سرت کی ز غنچه تو
 که میباید لباس طاهر بپوشد
 که خواهد رنگ کردن نیک و بد
 که امقد و مرها شد غوغا داد
 مصالح سازد از آهن و فولاد
 اگر استاد نجاش نباشد
 که از چوب این مصالح میباید
 اگر در کربان نباشد این زوایین
 که میسازد بکوی مریدان
 تمام کارها را این فیس است
 ز هر صنفی که آن در نوع فاس
 تعقل کن بخود ای مرید عاقل
 که انجند نباشد لغو و باطل
 هر از قدرت و لطف الهی است
 برای بندگان سر و سیاهی است
 کسان کاین نوع خد نکند
 تمام سال را ز اسر باشند
 نمیدانی چرا تو قدر ایشان
 چرا ضایع کنی تو احر ایشان

مبادا عیب ایشان فاش شود اگر خواهی بعقب اسرافرازی
 اگر همسایه ات محتاج باشد باخواری که محتاج باشد
 مثال آره و بیله و کلنجی بده نزدی بایشان بیدریجی
 چه شد بیمار کنی و عیادت که میباشند توایش چون عیادت
 اگر کویدید با هم گفت و گوئی مبادا حرف بد با او بگوئی
 بصلح و آشتی تمجیل میکنی توانی از هر خود تحصیل میکنی
 اگر ز او کینه در سینه داری نماز ترا نباشد اعتباری

در مذمت عیب گفتن

مکتوب عیب کس زلف از رخسار بقوس از کمر کار فرزند جبار
 که بی عیب آن کرم ز لاله لاله و کمر نه بند کافش و احاطه است
 اگر انصاف خواهی در دانی که معیبه خودت اماندانی
 خیالت مبادی صد تو فرخوبی و ملامت چندین عیوبی

نور

عیوب باطنی که خلق دانند تو کوچ بکوچه میدوانند
 در این صورت مکتوب عیب کس با تو بیوشان تو عیوب دیگرانرا
 در روز حشر علام الغیوبت بیوشان که جملة عیوبت

در باب بر والدین

خداوند جهان اندر کلامش بر تو والدین کرده سفارش
 کنون بشنو که بر والدین چیست چنان باید تو با والدین زمانه
 رضای والدین با شکر نریزان قرین گشته است اندر تقویان
 بغیر از سجده کایشان نشاید برای کرد کثرت سجده باید
 و کمر تکلیف محبتی هم کنند که باشند اندر آن دین را کثرت
 اطاعت اندر آن جاغی باشد مبادا دین تو از هم بپاشد
 نیز این حکم ایشان بر تو جاریست اطاعت کردن تو بر سنگار نیست
 مرن بانگ و مروت تو نام ایشان که لایق نیست این در شان ایشان

طلب کن روزی ایشان را خالق بکن صرفه یا موافق
 زن و فرزند و دیگر خادمان تمامی را به از آشن و نمانت
 لباس هر یکی را در خور او بیوشان جمله را از زشت و نیکو
 ز هر چیزی خدا داده بدیشان تو هم خود را بدان شخصی از ایشان
 عدالت کن مکن بی اعتدالی که سالت میدشود بر تو و بالی
 بقدر ممکنت و حاجات ایشان برآور تا نباشی از بخیلان
 که هر کس او تمجیل خادمانست هر مالش نصیب ظالمانست
 بفرزدان خود نام نگو نه بکن ملک و آنکه پیشه ده
 بیسال هشت و چون پاکدند اگر سال هم کردند اخلاص
 بتی بسان و بزن ایشان در رفاه تمامی را بده تعلیم ایشان
 هر چکان در بر هست شامل بگو تا فحششان کردند قابل

مکن سبقت تو در رفتن بایشان او بکن در سخن گفتن بایشان
 چه تقصیری کنی که میزندت بایشان افه مکتوب میکشندت
 بایشان وقت خوردن به پادشاه تو هم بالعکس همچین میباش
 باین معنی که بر ایشان خورانی ز مجلس حاضر از مهر بانی
 اگر خواهی بعقب اسرافرازی کلایامیوه چیزی که بدینی
 بدستت آید اول ده بایشان نصیب خود بیا از بعد ایشان
 زهر ایشان در عامی کن مکرر طهر و انخصوص از زهر هاده
 که این فرمود و حکم الهی است کنی چون این سلسله را بر پاست
 خداوند کرم فرزند جبار کند اولاد و مادا جمله ابواس

در باب سلوک با عیال

عیال تو هر چشم از تو بردند بتو بعد از خدا امید دارند
 تو هم اینچنان در چون که خدای بزن از هر ایشان دست و پا

عمر

در باب خیرات و مبرات

در باب سخاوت گوید

وصیت میکنم اینور نهیده
سخاوت پیشه کن قامتی ستا
هر انکس دایر وجود و سخاوت
چرا بخر خدا باشد ضعیف و
اگر چرت پوستی بود حاتم
کسی کورین دایر متقی است
سخاوت آن بود که گاه و بیگاه
یغمان را تو میکنی رانوازی
و کرد و آبرو را میکنی اعانت
سخاوت آن نباشد تو کمالست
کمی هر شب صیافه آرنکین
بروز عید ها و روز عروسی
نمائی خود نمائی و عیووسی

بیاری مطرب و ساز و کمان
و کز قند و نبات و ثقل و حلوا
دهی خلعت بوقاصان و قواد
یتیم و یتیم و اوان و فقیهان
از این اطعام و از این چاره نجات
باین مصرف و سادگی و کجی
بودند بوی این آخر حکم قرآن
چرا هستی بخا و تو اطرقت
هر آنچه میکنی تو صرف باطل
کردی و زجر جزا و خواند اعال
تکلفها کنی و بخوان و خواهی
زمیداری نباشد مجلس سجا
که فامت را بجلسها کند یاد
بر بیرون عمارت خواهر و گریان
نباشد بجز ایشان غیو حسرت
نمیباشی بخار من و نوحی
بوده نشد بشیطان فاعلان
اگر هستی تو از اهل سلیقت
بد و راه خدا ایمر عاقل
تو سالم باشی و هم فارغ البال

چنان بشنو که تا لطف حق
بگویم شمه از فضل قرآن

شده در جامع الاخبار مستوفی
خطابی که آنحضرت بسلامان
چرا بفرموده خداوند این خوابی
ثواب ایه باشد بلکه افضل
اگر شخصی بخواند عشر قرآن
عطا میگرد از فرمان باری
هر چه فی دهندهش نور تابان
تن فاری با تنش هم حرامست
ثواب والدینش فی بشتو
نشار آنست ~~و هر چه~~ بکشت
که محو عینش ز و اسیرد اخضر
هر که در هزارش هست در با

هر یک هم صد هزار مرتبه وقت که افکند بر آقا خود زبان رخت
 هر جوری هزاران کیسوان است چه کیسو جمله کی غنی فشانست
 ز گردن بندها و کوشواره جواهرهای دیگر پیشاورد
 ز بخر خدمت خوان کنیزان ستاده جلکی چون ماه تابان
 در کار خوان لغت صد هزار است در آقا نانو لغت بیست هزار است
 غرض از وصف انحصار بیست تمام عقلها هستند حیوان
 یکی از صد هزارش گشت مذکور چرا که هست از عقل بشود
 و شخصی که باشد مرد قاضی بدین و مذهب و اعتباری
 کند اول وضو و طهارت اگر خواهد بر از روی حلاوت
 دیگر باید که از روی تدبیر کند در معنی قرآن تفکیر
 حضور قلب و تریق و قرائت کتابین جلد در قرآن رعایت
 اگر بی اعتنا باشد بقرآن کند پیوسته قرآن لعن بر آن

چه دانستی تو فضل و صفات شندی اینچنین وصف جاننا
 ممکن بود و بخوان در روز شنبه که حاصل میشود بطریقه مطلب
 بکن اولاد خود را جلد قاری که ضایع نیست اجرت و زیاده

مناجات

الهم که دارا حق قرآن در کبریا و جلاله امامان
 که قرآن انیس قوی ما کن بآن در روز محشر حشر ما کن
 قیامت که چه سخت و هولناک است اگر مؤمن شود ما را چه باک است

در باب ذکر گفتن

غریب گوشت را از من نصیحت بدان از من بپند غنیمت
 تعقل کن با اعضایت نظر کن بگو با نفس خود را بر اخوی کن
 که هر عضو تو معبود باری تصور خلقش معبود باری
 از آنجمله زبانست که زکرات است تو را چه میشود آيا چه فکر است

اگر خواهی کفر من از برایت حدیث معنی قرآن روایت
 که بود و شست نشسته و نوشته بودم زنی در دم نوشته
 ز خیر و شر از هر گفت و گوئی شود در نامت ثبت شود گوئی
 چه دانستی تو این هشتاد و پنج بذر حضرت جفا میباش
 مکر و کونوا و تسبیح و تحمید ذکر تحلیل و پس بکیر و تحمید
 مکر و حریفی که میباشد و دانش بگو صلوات بر پیغمبر و آلش
 که این لطایف و ذرات و کوی بقدر ذرات نیکو بخوی
 بلوچی عیال را آگاه گشت عاید هر ساعت که است هستند
 حدیثی هست از ختم النبیین بکن کوش و ثواب ذکر را بین
 چه شد جاری بتجلی زبانت بگو صلوات هم در بعد از آنست
 شود مخلوق مرغ سبزی و الحال بسوی عرش میگرد و پروبال
 و بالاش باشد آفرین محمل زمر و اید و یا قوت مکل

رسد از مشرق و مغرب و دنیا بود تا پای عرش و انقیادش
 بیامر این خدا تو را که مسمی بیفکند در جهنم منکر مسمی
 خطاب آید که علی مرتضی او را بهشت خلل میبخشم او را
 زبیر که استغفار را بید کند این مرغ و بچه است قلم
 ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر ثواب جلد را زین خود میگرد
 هر آنکس عاقل است پیشش عاقل که از هر و اسیر یکیشی نشانست
 خداوند را بغیر از ذکر و قرآن زبان را بلا طایل مگردان

در باب تجویز مردگان

بدان مؤمن اگر دین تو باشد چه شخصی مرد و هم دین تو باشد
 بود واجب با و تغسیل و تکفین بآلین که شاعر کرده تلقین
 بکل مردمان فرض گناه نیست چه گناهانی که بی اعتنا است
 گذارندش نماز و روض سازند و ناخوری هیچ امرش سازند

ز هر کس آنچه میاید بجز کار چرخ و چرخ غسال و چرخ غفار
 بیاید قصد کردن حضرت الله ناز بر یار و عزت و جاه
 بدیدم نه حدیثی این روایت که هر کس کرد میت را احیاء
 باین نیت برسم از معافش خدا بخشد گناه هر هانش
 چاین معنی شنیدی ای یوفا که میوی در غریب یکس و هزار
 و یا بچاره یا بی نوا که از مکتب غیاید صدای
 ندارد گفتن و نه نان و حلوا اگر خواهی تو عقبا پیشین پیا
 بکن تو در وستان خود خبر را برو بچاره و از خاک بودار
 ز کفن و دفن او هر چه باید که از دست تو و یاران آید
 کنندش یاری و دفنش نمایند که نام مغفور سوی خانه آید
 نماز دهد بجز مرده کافر رسول الله صفت کرده است از
 شب اول که در قورش گذارند نماز دهد بجز میگذارند

در باب زیارت

هر آنکس این دو رکعت را کند بنیت او تهنیت بخدا کرد
 چرخ کشت صلوای فرستد بروج انور پاک محمد
 پس آنکه گوید ای خالق هر کس ثواب این رسان بجز آنکس
 همان لحظه خدا ببخشد او را دهد جاده نهم جنت او را

در باب زیارت امامان

شنوایشید اولاد حیدر اگر خواهی رضا کرد به پیمبر
 بپایوس امامان شور وانه چه مقدور است به غیر و نه
 بکن خرج اندرین راه و میباید که بدهد نه عوض حق آنکس
 در این راه زیارت آنچه شد حرف خدایت در عوض صدای بجز
 زیارت امامان جلد یکسان خصوصاً شهدای شاه خراسان
 چه بتوانی تو در هر سال یکبار بعنوان زیارت و بره آر
 اگر ممکن شد کس را هر سال بیاید سرف قدس ممکن حال

زیارت چون کند او هست مغفور اگر چه راه او در سال است و در
 اگر فوت کسی اندر پنجف شد خطاهای او گناهانش تلف شد
 اگر چه کرد کار بد مدفون بختش زیور بر باشد هم اکنون
 همین خواست جمیع مشاهد در این معنی احادیث است از
 خداوند بحق آن امامان نصیب ما بکن نوطوف ایشان
 جدی هست از اخبار و معنی که در ای قیامت شاه مظلوم
 بجز راه اعوان و انصار شوند حاضر پهای عرش جبار
 عزاداران خود یک یک بخوبی مکرر بر شفقتی بگوید
 باین معنی که آنجای عالم شفاعت ده مرا بوشی عاظم
 خطاب آید با او از فریاد که امر و ناست روز عتقا

در باب ثواب زیارت

کسی که کرد از بوابت بر بخشیدم برسم خوبه ایت

در باب زیارت

چه دانستی تو این میباشی گریان بوی امام شاه شهیدان
 بکن سعی و عبادت در هر پایی شهر و شهر و هر چه بجزای
 مصیبت های ایشان یاد میکنی فغان و نوحه و فریاد میکنی
 بگریان بجز ایشان مردمان که تا بای بخت جاودانرا
 خداوند با چشم گریان که تا کیم از بهر امامان

در باب زیارت قبور مؤمنان

بقبرستان برو و بجز زیارت بتعجب قیامت ده بشارت
 تمام مرده کان در انتظارند بالحمدی زما امیدوارند
 خصوصاً والدین و جلا و خدایان نمای چشم در راهند ایشان
 بیاد آور و حال مرده کانی بجمدی شاد کن نور و حشر
 دعاها را که کرده اند است قبول بایشان کن که فی الحال است قبول
 هر آنکس مؤمنست سرور کرد هاندم قبو او پو نور کرد

بیاد آور توانم مرا بخود مرا
فرست از پیش ساز و بر خور
مکر انتظار مرا میدار
که میباید با آخر مود ناچار

در باب احیاء داشتن

چینخواهی تمام سال شبها
چشد که چند شبکی یی ناچار
از آن شبهای یکی دان نصف شبها
که میگویند بر آتش حمله خلفان
دیگر ماه مبارک لیلۃ القدر
سه شب از جمله شبهای انشهر
یکی نوزده دیگر بیست و یکم
دیگر بیست و سوم باشد مکر
در شبهای جمعه و آلتامی
هر هفته غریب و کرامی
شب عید صیام و عید اضحی
در آن شب نیز سنت است احیا
هر آنکس که در این شبها مژگ
کند احیا شود از هر عصبیت
بدیغنی که شب بیدار باشد
بد که حضرت جبار باشد
و هر والدین و اقربانش
نماید مسئلت عفو از خدایش

احیاء

ز عصیان باشد استغفار
برای خود دیگر خدیش و قومان
کند قرآن تلاوت هم دعاها
نقش بانماز این است احیا
بطاعت چون بود برین نوع مشغول
عبادتش بود با طمعه مقبول
کناهاش هم مغفور گردد
ز فوج عابدان محشور گردد

در باب رعایت یتیمان

چنین کرده است پیغمبر و سقا
یتیمان را نوازش کن نوازش
یتیمان را بود دلهای پر خون
ز هر والدین خویش محزون
اگر رفقای ایشان را و فانیست
رسول الله اثر این معنی رعایت
بزرگواران شد چشم راه ایشان
که در بار اکند در لحظه و یوان
اگر از سوزن دل الهی بر آسند
در سخت عسرت از دلش بر آسند
به پیش خود بکن فکر بخیرند
که خود مریدی و داری چند فرزندان
یتیمان توانم خوار و نازند
ز هر آن پدر هار و فکارند

هر قسمی که مقدور تو باشد
که او بالقوه و تر تو باشد
اعانت میکنی و مکرار او را
که در نزد پیش مردم آید او را
ز جفش خور و بی از لباسی
و یا اسباب خانه یا اساسی
بده زودی با و از مریدی
مکن قطع رحم تا میتوانی
که هر کسی سبب قطع رحم کرد
یقین میدان که او بر خودم کرد
چنین و آید شده اند رویا
که در هنگامه و تر قیامت
رحم او بخت بر عرش رحمن
شکایت میکند بر قاطع آن
خطا بآید ز حق سوی ملائکه
در آن هنگامه جان سوز هلاک
بریدانند جحیم قاطعین را
دهیدانند جهنم جا و اصلین را
الهی چشمها با واصلین کن
بجست جای ما خلد برین کن

در باب شانت نکردن اهل بلا

کسی که معرض نیو بلا شد
و یا در محنتی او مبتلا شد

سلوک که تو کردی با یتیمان
بطفلان تو خواهند کرد ایشان
محبت با یتیمان عین فرض است
بمعنی فی المثل چون نان و قرص است
یتیمان را چون بیتی عاجز و زار
بر برکتی و بر بوسش تو پدر وار
نخور توانم مال یتیمان
بکن رحمی تو بر حال یتیمان
کسی که بخورد مال یتیمی
ز بی پروائی از راه لثیمی
نخورده غیر آتش چیز دیگر
شود محشور او در روز محشر
توانم مال یتیمان دست بردار
بزهادر و بزهادر و بزهادر

در باب صلوات بر ارحام

صلوات بر ارحام ای برادر
خدا فرموده و گفته پیمبر
صلوات بر تو تلاوت چیست ایام
صلواتی بود با خود و اقوام
هر آنکس که در شبها توبه و انسا
بود و زنی رحم معنیش این است
اگر بخاره شد شخصی از ایشان
ندار مال و یا باشد بر ایشان

صلوات

و یا که بدوی تقدیر جبار ۱ بدردی با آتارای گرفتار
 بیاید شکر رب العالمین کرد که او از حکمتش با وی چنین کرد
 نباید شکوه کردن نزد باری که تا از آن مرض یابی و هائی
 چه نیکو بنکری این امتحان است نصیبان و یا خیرش نه آشت
 حدیثی هست اندر روز محشر خطاب آید که ای زنجیر مضطر
 شدی در معرض قیامت و تو و کرکشی بجهنم مبتلا تو
 چه کردی صبر و میبودی تو شاکر کنون که نزد ما هستی تو حاضر
 جزای اجر تو اینک بهشت است که از آن غرما عذبی سرشته است
 شکایت کردی میکریدی که تو از آن محروم میگشتی تو امروز
 الحی در بلا صبری عطا کن در آن قصر و غرما و ای ما کن

در مذمت دروغ گفتن

علمهای نگو چون گشت معلوم منافی را که من بر تو مفهومی

و یا که بدوی

دروغ آمد مقدم بر تمامی بدانند نسبتش هر خاص و عامی
 کسی کو بر دروغش گشت عادت مجبور یکبار از دخی و سعادت
 خدا فرموده اند رضی قرآن که در روز قیامت و ای بر آن
 بود کذب از کناهان کیوه کناهان جمله بدشرا و صغیره
 خدا و هم رسول و هم امامان از او بیار و لعنت کرده ایشان
 بکن نامی توانی اجتنابش بقس از دروس سیاهی و عذابش
 دروغی که نتواند گفت انسان بود صلی بذات العین خدایان
 اگر مقصود او اصلاح دین است دروغی نتوان گفتن همین است
 چه دانستی بخت در راستی است سخن کوتاه شد و الله اعلم

در مذمت غیبت کردن

ز بعد کذب غیبت از کبائر گناه او بود معلوم و ظاهر
 منالشی واضح و لاج بقران چه ضرر دارد برادر خورشید آن

و یا کوئی قبا ی او در از است بطعنه قتل و چون سر و ناز است
 بگوئی دیگری مصمان گزین است ندارد و سلیقه بی تمیزی است
 فلا نکس است ای سخت بد رفت و یا کوئی است و یا شل را که بد رفت
 بود القصد اینها بر غیبت تمحل که کنی تو و افضیحت
 زبانی کو کند که خدا را چرا کو یا کند این پوچهارا
 شنو جان برادر این نصیحت بکن ز که خدا بگذر غیبت
 بناد از چه غیبت کرده تو فریب نفس و شیطان خورده تو
 بکن تو بر بگو اسف غفرانده که شاید بگذر از جرمت الله
 مکن من بعد دیگر غیبت کس که آنچه کرده بخشد خدا پس

در مذمت بختان

مکو بختان کس ز غار ز غار بقس از کرب کار فر جبار
 که هر کس مؤمنی را گشت بختان بوقت ضرورتش چون سل و بخت

بود غیبت کنند در جهنم عذابش در ناله و سخت و زلم
 کون میدان که غیبت آن کدام است که فعل و گفتش بر ما حرام است
 هر آن عیبی که بینی در برادر بعضی کو شود اثر تو مکرر
 به مثل آن کوئی تو فلا نکس بخیر است و خسیس و مست نکس
 و یا کوئی فلا نکس هست تو سان ندارد و شجاعت و نه میدان
 فلا نکس نه رسوا گشتند است همین در راه رفتن تو و تندانی
 و یا کوئی فلا نکس نیست عادل بود دردی فضول هست جاهل
 فلا نکس هست مرد بی حیثیت ندارد سر و رسم آدمیت
 و یا کوئی فلا نکس بد نویسی است همین شعر و غزل و را انکس است
 فلا نکس چشم او کوئی که پوچ است و یا کوئی است و مثل مرد پوچ است
 و یا کوئی فلا نکس بد خو نیست یکی دیگر بگوئی عیب جو نیست
 و یا کوئی فلا نکس که حساب است فلا نکس و قشامش و قشامش

و یا که بدوی

در آن دم هست شیطان باور او پدر آسا و نشیند بر سر او
 دهد او را نوبت و زنده هر دم کمن هستم و حقیقت در جهنم
 من و تو هر دو اندر یک مکانیم چرا که هر دو از یک خاندانیم
 چه فهمیدم تو این ای با تدبیر بکن در پا و خود این تفکر
 چه شب تار و زنده باشی در جهنم کنی دایره نماز و هم تلاوت
 یکی گوید فلان کس خطا کرده بچشم خود دیدم او را که
 هر جامی سدا بیا ترا بگوید مکر ترا برایت عیب جوید
 در آن حالت بر باین خود را که چو چسان زین آفت اهل پر خوی
 قیاس خود بکن آن دیگر بر او حواله بر خدا کن مفاتیح بر او
 خداوند از زبان ما مکرر داند بکذب و افترا و هم بهمان

در مذمت قتل نفس

خداوند جهان خلق سبحان پیمبری را خوی داده بقتل ن

نورانی

کسی که مؤمنی را غیور گشت چنان باشد که خلق عالمی گشت
 دلیل آنکه او اگر نکشتی از او پیداشد و او را زنده بمانی
 الی یوم القیامه مندا و پیوند خدا را می باور او زنده
 چنانکه آدم تنها پس افتاد ز مشرق تا مغرب زاده
 جزای قاتل مؤمن جهنم عذابش دایمی و الله اعلم
 چه دانستی تو این مؤمن را ازاد که قتل نفس این امر نیست شوار
 حدی گشت صاد از پیغمبر که اندر کبر و دل و زور بخش
 کسی که گشت کجاست که بیاد خطا بیدار و از رب عادل
 که ای مغرور بی پروای بیدین چرا گشتی تو این کجاست مسکن
 بتی سیدی چرا از خالق اوئی که بر او این سم که ز تو بر گوی
 ندان چون جوابی قاتل آن بماند او بکار خویش حیوان
 پس آنکه کرد کار با عنایت سزایش میدهد قتل جزایست

بتورنه و با غیور و یقرا ن حرامست آن و ملعون شارب آن
 در کتب شخصی که این معنی بدانند در جانش را باین نیت نشانند
 در ساقی که بر مردم بنوشند و یا انگور که از امیر و شد
 در کمال انشای جمالی و عصار ز ساعی مستحل اشخاص حنار
 بغیر از توبه در افعال ایشان نباشد چاره در کار ایشان
 اگر بی توبه مردند انجم است بدو نه میروند و قیامت
 کسی که بیدمشک و قتل نوشند چرا بر او خورسند باشد
 اگر از بیدمشک و قتل سستی به بر قسم افشرد که در لید پر است
 بنوشند تا نواند در شب و روز بجان خود بگو آتش میفر و ز
 شده اند هر حدی این اشاره که بر تارک صلوة و خر خواره
 چه در توبه ایشان لقمه نان و یا کردی سلامی تو بایشان
 اگر از مؤمنین گشتی هر اسرا و یا کردی اساس کعبه و بران

کسی که عقل و هوشی بر سرش هست و با خوی نه روز نه ششش هست
 بقتل نفس آنکه نیست راضی که جبار جهان بر او استقاضی

در مذمت شراب

یکی هم از کباب و خمر میدان بود ام الفساد و فعل شیطان
 کسی که قطره آن بنوشد جهنم در عذابش میخورد شد
 نمازش تا چهل روز است باطل تو این معنی بفهم ای مرد عاقل
 که شراب و بی هوشی و مستی بود اندر حقیقت بت پرستی
 چرا که آدم چون مست گردد تمام عقل و هوشش نیست کرد
 ندارد از ترنا و قتل پروا در شمع خداوند محابا
 کشد کارش بیای آنم کیش کند آخر زنا با مادر خویش
 برادر با خواهر قتل آورد در آن حالت زکس پروا ندارد
 همین آبی که نام او شراب است ز فسادش همه عالم خرابست

سوره اعراف

کنا و چکی باشد بر او بسو بگفتم با تو ای جان برادر
ملا یک چکی کو بند لعنت بانگس که محبت این جماعت

در مذمت عاق والدین

خدا فرموده در آیات قرآن بکن با والدینت بر و احسان
کسی کو عاق شد در دوی ایستاد شود خوشتر با خیل العینان
بر و سر مراد و همچون سگی مرده مکوسن بلکه از سگ مکتوی مرده
مکوکا فرکه کافر از این است چرا که این دنیا و زدن است
بکوار اگر کسی رو سیاهی بکن در دین دنیا آنچه خواهی
که جنت بوی آن بر تو حرام است یقین در روز خست جا و مقام است
بگویم معنی عاق که دانی شوی زان جنب نامیتوان
بعقر از معصیت هر امر دیگر بفرماید تو فرما نشان بسو
ابا که کسی که از فرمان ایشان شدی عاق و نه از اهل ایمان

بعضی از آن

ز بعد فوت ایشان ای برادر زبانت کن تو ایشانرا مکرر
بد و خیرات و یاد والدین کن کار نیست خود فانی زین کن
و کر کردی تو ایشانرا فراموش چراغ نیکی تو کشت خاموش
هان عاق تو مثل سر و سر اول که گفتم از برای تو مفصل

در مذمت لواط

کسی که کشت لاضی بولواط مرا و می کند آتش احاطه
چرا که این عمل از قوم لوط است قال این عمل یاس و قنوط است
چو مردی جمع شد با مرد دیگر بدر درش ربانی سر اسو
ملا یک چکی با حور و غلمان هر لعنت کنند بر فاعل آن
عذاب فاعل و مفعول یکسان چه قوم لوط اندر فارزان
نقص کر کنی از حال ایشان بدان تو یقین احوال ایشان
که اینها هر دو از نسل حرامند که از فعل لوط شاد کامند

اگر بد تو به از دنیا برقتند با سفل سافلین ما و اگر رفتند

در مذمت زنا

زنا بعد از لواط از کبایو بخلقان چکی کشت است ظاهر
کون بشنو تو معنی زنا را بگویم با تو اصل مدعا را
زنا را شعیه هاست ای کوا یکی زنا طهارت نداشت آخر کار
کون آن شعیه میدان که نام است که اصل و فعل آن بر و محرام است
زنا کو اجنبی باشد که بلیی خوش است آید که پیش او نشینی
زنا را از هیچ حرفت کان ضرر است اگر کوئی با و از شرع دور است
یکی شوی و خوش طبعی است آن رخص بشنو میکی اینکار آسان
در کبر و کتار و دست بازی اگر کسی تواند دین را بازی
هر این شعیه را از زندان شای طعنه ساز از خدا دان
و اینها که گفتم با تو از پیش کناه دیگری اند دیگری بلیش

از آن

چرا که زنا بعلها اول بار کنی خواهش زنا را آخر کار
زنا را فی المثل سر چشیده میدان کران کرد در جهنم و فراوان
شود زنا فی شش خصلت که نهاد سر در نه باشد بر حق تو بشود
کند زنا زنی و غیرش هر دو نقصا طراوت می رود از صورت آن
حساب و شود بسیار دشوار خدا زنا و غضب مامور نه زنا
برادر که خدا منظور نه ای بیاید زنا بعل خود دور برادر
اگر کسی فتنه از تقاضا است میان اجنبی با تو ملاقات
بگویند زن مرا باشد چو خواهر من او را فی الحقیقه چون برادر
و یا او را چه زنی خود پدیدان ممکن تو یار و قاغوی شیطان
اگر خواهش کنی رویش میویی بزنی بدیشت دست خود را بوی
تفاوت این و آن از هم نداشتند که هر دو کوششی بی اعتبارند
اگر پرهیز کار و دوست داری نه آخر تو خودت انصاف داری

بده انصاف اگر شخصی بدی کرده با نزن تو هفت شینی ۱
 و با خواهرت دستش بکوبن چه خواهی کرد بگویم است با من
 چه جای اینکه بدی او زن ناکرده ۱ معاذ الله باینسان این خطا کرده
 خواهی غیبت او بکشتن ۱ اگر از دوست باشد یا دشمن
 شوی رسوایان اهل عالم بآن نوعی که نتواند زدن دم
 چه برون ناکو را اید اینکار چه بود بیکران با شنی و ادا
 چنین فعلی که در دنیا بخواری بود در شرع حدش سنگین
 بعقبی در جحیم ناز نیران کسی باید چراند فاعل آن ۱

مناجات

الهی حق اسم اعظم تو بحق مصطفی آن محرم تو
 که مازاد بر سراسر معصیتها بهما توفیق کن حویران عقبی
 دلالت میکنند آیات قوت ^{در معرفت و باخواران} که در روز قیامت وای آن

اولان که

چه سر بیرون کنند از قیو هاشا شک افتد میان دست و پایشان
 بمحشر می و نذافتان و خویان چه آن شخصی که جن زد بر سر آن
 از ایشان خلق خشر جلد بیوانس که برانند از آن قوم و باخوار
 حدیثی هست گویم یا تو بنگر زد و نزع عقرب بیرون کند سر
 سرش در آسمان هفتمین است دشت ناکا و ماهی در زمین است
 و مشرق تا مغرب شد دهانش کفر باد و این ویران پاش
 که خواهم طعم خود بچکس را اولان بینما از آن جنس را
 دروم مانع زکوة و شارب الخو بیلیم زانکه کردیده بمن امر
 در کرانکس که میخورده ربارا ز مردم میگری بیسما بسا
 در کرانها که در مسجد و قریبا سخن گویند ایشان ز عقبی
 در آن دم در میان اهل محشر، تعامی را باید چون کبوتر
 کسی گوید هم از شود خورده ز نابا مادرش در کعبه کرده

دیگبار و زده بار این شنبعت بهادر کرده تا هفتاد نوبت
در این نکته اگر فکری کند کس برای سود خویشان شده باشد

در مذمت حسد

حسودان و خبیان و عیادت نباشند نتره خوی و سعادت
چرازی که شیطان از حسد جدا که ملعون کشت در راه مبعود
و خلس رفت قارون زنده که در آیات قرآن کشته مذکور
حسودان را یار این خیالند که زید و عمرو هر یک در چه حالند
اگر بینند شخصی مال دارد و با کد و سعی در حال دارد
چرا فتنه کن اینان فرو ناست دل ایشان ز غصه پر خون است
هر مجلس هر جا که بیایند حساب حال مردم مینمایند
مکرر حرفشان که بیداریم فلا نکس دارد اینها ما داریم
حسودان نقلستان داریم این است که اقبال فلا نکس خوش نشین است

محمد بن زید

در مذمت بخل

بخیلان نیاز داریم در تنگ و پوی که ما بی جمع آرد از هر سوی
اگر او را بدو در شان میبمانی بود هر تو در شان فانی بمانی
چه کردن یکی شان کرد در ضیافت که باید سعی کرد در لطافت
خدا میداند و دلهای ایشان که چون دیکست از غصه و شتاب
بسیار باشد که بعضی از بخیلان که سکت و از غصه در دهان
بخیلان در مثل مانند اشدر که خوابیده سر کج پوزتر
کسی کو قصد کرد و رفت پیشش که از آرد و هاضاعت بر پیشش
عیالش را بماند از زوها بشکوه نزد مردم گفتگوها
دهد بر اهل خود او نان جیره تمام عمرشان اینجا قیوه
نه خود خورد و نه کس هم نبرد دل پر حسرت و پوزتر و فرود
بخیلان اسد آمد و برادر یکی چون سلا یکی زان بدک بدو

در مذمت ریاکاران

شنو از من تو ای جان برادر ریاست از ریاکاران بیکد بدتر
ریاست شرک مخفی کردان بکن تو دین خود را پاسبان
نماند و روزه و حج و زکات و ذکر که در عاها و تلاوت
نصدقها و نیکوهای و خیرات هر آنچه میکنی تو از عبادات
اگر قصد تو در عبادات این است که گویند مردمان این مرد پست
عبادت تمامی کشت باطل و یا این معنی است ای پیر عاقل
حدیثی هست و امر را بر پیروی که میآید ندارد و زنجش
بمالک و سد فرمان حیدر که اندازد بد و زنج آن ریاکار
بگوید او که پس اعمال من کو جزای این هر افعال من کو
بد و مال بگوید ای ریاکار نکردی تو عبادت بجز حیدر
هر قصد تو و وصف مردمان بود که گویند فلان از همو متابو

محمد بن زید

کنون اجر خودت دست از ایشان بود در رنج و خواهر و پشیمان

مناجات

الحم لله رب العالمین بآیتهای قرآن حکیمت
که خالص کن تو نیتهای ما را بیرون کن از دل ما این ریا را

در مذمت کم کردن کیل و وزن

کسی کو وزن و میزانش در و نال سر اسر کار و بار او خطا شد
باین معنی که چون از مردمان خواست کند وزن نهایی بکم و کاست
در کس جنسی که چون از مردمان خواست کند وزن کمی اندر توازن و
کنون بشتو جزای این چنین کس که باشد تابدانی توازن پس
خدا فرموده در آیات قرآن که باشد مطفف وای بر آن
بیتفسی در کس نه چاه و بلیش بود مسکن جزای وزن و کیش
چرا فتنی تو با و مسکن او بقیس از و بل و یکسان کن ترا و

خدا انهره و شان بزار باشد مکان هر دو شان در نادر باشد

در مذمت قمار

ز بعد شرب خمر و بت پرستی قمار آمد اگر تو حق پرستی
قمار و شرب خمر و بت پرستی مراد فساد اندر نصرت قرآن
کنون بشنو قمار که حرام است کنم بر تو عیان که آن کلام است
یکی شرطش بود دیگر نبرد باشد که هر دو پیشه نامر به باشد
نظر بر نبرد و شرطش ای برادر بود همچون نظر بر فرج مادر
در کربانری باینها کشند نفسی چه شخصی کو خور را و علم خنری
در کربان غم مرغ و کرد کاندست که آن با نری و شغل کرد کاندست
بهر نحو آنچه بودی و چه داری قمار است این شنو که نیک نازد
غرض او را بود افراد بسیار که شد جمله قمار و موجب ناز
اگر عقل ترا هست و نه مستی چنین فعلی که داری بت پرستی

چه کردی تو به پیامون اینکار که جاکوی بقعر و نخب و ناز

در مذمت بودن حق الناس

بدان ای نیک بخت نیک اختر که ظلم اندر کنه انز کفر بد تو
اگر کافر ز کفر بشد پیشیمان بیاید تو خیل اهل ایمان
بیامرز خدا البته او سرا ذالطاف و کرم ببخشند
ولیکن ظلم حق الناس میدان بیاید کرد بر حق ایشان
اگر مظلوم ظالم را نه بخشند چگونه کرد کار او را بر بخشند
هر آنکس کرد ظالم را اعانت تو کوئی کرده عالم را اهانت
بوی شد او ز زمین و هم زایمان رفیق ظالمان در ناز نیوان
سر مظلوم اگر سر داد آهی هماندم کار ظالم شد تباهی
چو دانشی تو این ایام دیدار بظلم کس مشور ارضی تو نه ناز
که کرد ارضی شوی بو ظلم ظالم بظلم تو شریکی در مظالم

در مذمت فحش گفتن

کسی کوراه دین خود کند که دهلا و فحش لا یعنی بمر دم
شنو تا که بگویم من بتوفاش چسان باشد بعضی حال فحاش
کآن کنده دهان فحش کورا بحشر میکندش حاضر او را
دهان فحش و کندنی نماید که هر که بشنود نفرت نماید
بدیدم در حدیثی کشته مسکو که پانصد سال راهست از ده
اگر تفتیش حال او نمائے بود در آتشش پیوسته جان
کسی کو جاهل و مغرور بوده ز جهلش این عملها می نمود
چه شد معلوم او کین کار شدت هراکس فاحش است در این
پشیمان گردد و توبه نماید با استغفار و ایوب در فراید
نیکوید فحش و هر نه مرده را زنده قفل خموشی بود دهان را
بگوید در دهان در کاه و یکا که بد کردیم کنون استغفر الله

خدا چون مطلع

خدا چون مطلع هست از فحش شود در روز محشر دستگیرش

در مذمت غنا

غنا اثر فعل شیطان است در باب مشغول افلا و از شیطان مرتاب
صداهای خوشی کان در پای است اگر آری طرب نامش غنا نیست
ز تنبور و کمانچه نای نایسان ز سنج و از دهل نقاره کوبان
ز ساز و سوز و آواز زلف و چند گریبان باش تا فرسنگ و فرسنگ
در خوانند گیاه در غریبی که میخوانند از کب و مجوسی
زرق و برق و از سر و زان و زانها زدن کف و کف و از این صلاها
بوی مرده نوحه در غزاها بدانش تو غنا و پوچ و بیجا
کسی کردین خود معنی در بره ببايد خود از اینها دور دارد
از اینها جلکی نفرت ضرر است چرا کاینها تمامی قول زهر است

در مذمت بی نمازان

خدا بزرگوار شد از پله نمازان جهنم نارسد از این نمازان
اگر خواهم بگویم وصف ایشان نمیدانم چه گویم وصف ایشان
شغال و کلب و خول و هر که توانای در صفت زاینقوم بجا
از اینها که کفم جمله یکسر نجس تر بیس تر از تبه کنی
کسی کو کشت قاتل انبیا را و یا ویران کند خانه خدا را
و یا باماد خود او را کرد و یا قرآن با آتش و فنا کرد
تمام این فعلها هفتاد هفتاد بود و او مرتکب از راه بیداد
بعفو و رحمت حق آتشگر بود نزد یکتو ترا اینقوم ابر
مکن تو بینما از انا اعانت که ایشان با خدا کردند خیانت
اگر از تو میخواهند لقمه نان بده سکرآمده بر بینما از ان
اگر ایشان ز تو قرضی بخواهند مده البته که ایشان در وسایه
اگر بیمار کردند بینما از ان مروقصد عیادت نزد ایشان

در مذمت بی نمازان

و کمر دهند ایشانرا سدا نکار بیند از دیدشان در زبور یو
کفن بر بینما از ان هم روانیست اگر داری خدا از تو رضا نیست
من از تحسین ایشان چه گویم همین بس ختم کردم گفت و گویم

در مذمت سخن چینی

سخن چین در میان زمره ناس بگویم کیست یا تو نیک بشناس
کسی کو مدعیان فتنه جو نیست میان خلق کارش هرزه کوئی است
چه بیند زید و عمر و انهم مکتب دور نزدیک هر یک او مکتب
کند اظهار ابواب محبت زمره شیطننت آن بیروت
بهر صورت بهر قسم و طمانه بتقریب سخن آمد میانه
دروغ و راست را بر هم بیافند بر پیش زید و یساک بلا فند
چه بیند از زبان زید و عمری هما ساعت ز راه تنگ ظرفی
بنی و عمر و آید آن بد بجانندیش بنوعی آتش او را کند بلیش

که عروا از جای خود از جا استیو
 همین خواهد که خون او بریزد
 مکره کاران اسحق همین است
 چه شیطان مجسم بر زمین است
 خیالش می رسد کاین امر سهل است
 نمیداند که این مخبر بقتل است
 بسیار باشد که یکدم در برادر
 بریزند خون یکدیگر بخنجر
 هر انشخصی که ذات او چنین است
 بشیطان در جهنم هفتین است
 هر آنکس مؤمن و دیندار باشد
 و خواب غفلت او بیدار باشد
 اثر این فعل شنیع با شقاوت
 چه لذت میورد او چه حلاوت
 هر آن بد بخت و آکین حال باشد
 همان بختی را بشو لال باشد

در مدح علماء

هر آنکس عالم و اثر مؤمنان است
 بدان که وارث پیغمبران است
 هزاران عابدان و عالمان یک
 اگر گویم مساوی شد شانند
 برای آنکه عابدان هر باب
 همین آرد بر و نخت خود از آن

و عالم یک نفر چون شتا و سر
 غریبانان بود امداد و یاور
 تو فضل عالمان نسبت به مردم
 چه ماه چاره میدان با نجم
 چه یک ساعت نشینی نزد عالم
 سخن کوئی تو با او از معال
 در جنت میکند از تو عطایت
 هر پیر و نعت از تو برایت
 چه بشنیدی تو فضل عالمان را
 بدان تو قدر فضل عالمان را
 بکن تو قوی و تعظیمی که باید
 بایشان تو بفرستی که شاید
 اگر چه مفلس و بیچاره باشند
 بچشم مردمان بیکاره باشند
 که ایشان اعظم و مخدوم باشند
 چه شد کایشان نشان در این دنیا
 هر آنکس عالمی را خواست سازد
 خدا او را از خود بیزار سازد
 نکرد در فضل عالم ذره کم
 و در آن شخص چون سکه در جفتم

در مذمت خنده

اگر هستی ز راه دین رونده
 مزن تو قهقهه در وقت خنده

و کز آخرت هستی خبر داس
 تو کم کن خنده و کن کرب بسیار
 کسویی به موضع او بخندد
 در جنت بروی خود بر بندد
 بود همچون زنا کردن بعد از
 بقول مصطفی و آل اطهر
 یکی در مسجد و دیگر مقابل
 در جای که عالم هست حاضر
 یکی وقتی که بخوانند قرآن
 یکی چون مرده بیدار و خوش خلق
 بیاد آور تو وقت خنده کردن
 زمره آخر و هنگام مردن
 بگو ایام را چون جان ستانند
 بدشواری و با آسان ستانند
 در کرب و وسوسه و جوابش
 شب قل قشام و هم عذابش
 چسان آید از من خواهد گذشتن
 در آنظمت چسان چون آیم من
 در کرب عالم بر سرخ ندانم
 کجا و در چه جا و چه مکانم
 در آن عرض عرض بینهایت
 شود کارم چسان اندر نهایت
 مرا که کار عصیان است دایم
 چه سازم چون قیامت کشتایم

گذشتن از صراط و پایی میزان
 در آن وقتی که کرد دفا م پزان
 نمیدانم ز نیکان یا بدنام
 بخت میوم یا در جهنم
 کز اینها آید آری فحش
 زمین بشنوا اگر تو را جمنندی
 الهی دیده ما اشک در میان
 بکن ما را اخلاص از ناریوان

در بیان توبه

بدان ایمون دیندار صادق
 که توبه کشته واجب بر خلائق
 ز پیوان و جوانان مرد و هم زن
 به پیش از مرگ باید توبه کردن
 که ستار العیوب انوب غفار
 ز بعد توبه میبخشد کند کار
 نصیحت بشنوا می فرزند مرا
 بکن توبه ممکن امر و زور و قرا
 چه میدانی که خواهی تو مردن
 دشمنان تا یکی اینک و خوبن
 امید تو در این است و نفاق
 حریف مرا آید نا کھا نی
 حریف مرا خونی نباشد
 بیکدم خانه ات از هم بپاشد

اگر باشد تو اعقل و تمیزی
به بینی چون بینی و غیوی
تو خواهی بکندری از دروغ
بود آبت نه بینی روی خانه
نشینی بادل خوش در عادت
بنا که سقف او بشکست فارت
و یا آنکه دلت را در داید
چنانکه این نفس رفت و نیاید
ز شیطان که فریب را بخورد
بیش خوابیدی و ناگاه مرید
تمام این قضایا نیک شاید
چراغی که یکی پیش تو آید
نیاشد فرصت تا خود بینی
که یک ساعت مجال خود نشینی
ز توبه نه وصیت ز سفارش
نکردی و بهر بی زین گذارش
بغیر از حسرت و در و ندامت
نداری چیزی دیگر به قیامت
در این صورت تو پس هشیامی
ز خواب غفلت بیدار میباش
تو اغیر از خطر حاصل نکشته
پیشمان شوی ز افعال گذشته
پروان آزار بخت رخت جفا را
پیوشان بر خود اسباب فدا را

بهر

ز طاعت حق شوم مهیا
اگر باشی توبه و توبه بدینا
چو کردی معصیت اندر جوانی
بر پیری کن عبادت تا توانی
نماز و روزه تو که قضا شد
قضایش کن که در وی عاجز باش
ز حق الناس کرداری تو بکن
و گرنه از دعاهاشان مدد کن
بکن توبه بگو استغفر الله
که فرموده خدا توبوا الى الله
اگر باشی باین عهد و پیمان
خدا بخشد تو البته و جزم

خانه در مناجات و ختم کتاب

الحی که چه جلد فادر سستیم
بکار طاعتت بسیار سستیم
فریب نفس و شیطان قلدبار
نموده سخت تو از سند خدا
زیاد توبه و نه فکر مردن
همه در معصیت از من و از زن
شده مرا از خیال مافراوش
چراغ طاعت ما کشته خاموش
خداوند آید تو جمعلی را
بما بنما طریق بندگی را

تو خود افعال ما را علم داشت
که از ما سر نبرد خیر مساری
بعفو و رحمت کشتیم خورسند
شب و روز و که و بیکر تو پسند
بعضی در و ستان غیبی شاهد
مرا بر ایمانی ساند بنده واحد
که انچه اندر این منظوم گفتیم
یکی اصلا ز پیش خود نگفتم
تمامی هست از تفسیری قرآن
در کقول رسول و هم ایمان
که میگردد فروغ شمع عالم
شود ایمانشان سالم مسلم
خصوصاً طفلها ای اهل مکتب
نخوانندش هر روز و روز شب
کنندش حفظ و اندر سینه ضبط
که قائم میشود در زهنش ثابت
کلید رمنه شانامه خوانی
بعقبی نیست او را جز زبان
ز بهرام و کلندام ای بوان
چه نفی میوی در روز و جمش
چنانکه حساب و پای میزان
نمیوی پسند ترا ساعیل و زبان
در کجینون و بیلی زین قیاس است
که اصل معصیت را و اساس است

السلام

ز سلطان حججی کاری نیاید
کل و بلبل چه خیرت می نماید
بافرین عمر خودیش کن صرف
بغیر دین مگو اصل و کفر حرف
که در عقی عمل خواهند از ما
نه که شعر و غزل خواهند از ما
کنون هر کس بود بیدار و آگاه
بگفتم واضحش این امر بدخواه
در و در صد هزار اندر هزاران
ز ما بگو بوجان سید یاد و یاران
در و در یحیی و از حد افزان
ز ما با اب و روح شاه مردان

تمام شد کتاب ارشاد العوام عید
الواحد در روز سه شنبه
در شهر کاشان
در قریه ابرقان
بدست علی اکبر
اس محمد علی
شماره
۴۴۴





